

شکنجه در سلطنت خميني:

فهرست:

فصل اول: انواع شکنجه

فصل دوم: انواع اعدام

فصل سوم: گورهاي دسته جمعي در شيراز

مختصري از شرح حال «سرمست اخلاق تابنده» [نويسنده اين گزارش]



«سرمست اخلاق تابنده» اهل شيراز، متاهل، که تا اواسط سال ۶۸ به عنوان يکي از عوامل ويژه اطلاعات سپاه پاسداران در استان فارس مشغول به کار بود. وي که با ۱۱ سال سابقه در سپاه يکي از چهره هاي قابل اعتماد اين ارگان در جنوب کشور محسوب مي شد، بنحوي که رابط ويژه کميته استان فارس با کميته مرکزي در تهران بود و کارش در دايره اطلاعات سپاه پاسداران آنچنان مخفي بود که حتي همسرش تا ۲/۵ سال بعد از ازدواج با او به اين مسئله پي نبرده بود. در طي مدتي که وي در سپاه پاسداران مشغول به کار بود، در بسياري از درگيريهاي خياباني، حمله به مراکز مجاهدين در سالهاي اول بعد از انقلاب، دستگيري هواداران مجاهدين و ساير مخالفان رژيم، و نيز شکنجه و اعدام اين افراد شرکت مستقيم داشت. به گفته خودش در بازجويي از زندانيان سياسي در تمامي شکنجه گاههاي استان فارس و نيز بسياري شهرستانهاي ديگر نقش اساسي داشته و شخصاً شاهد فجييعترين جنايات بوده است.

وي درباره اطلاعات سپاه پاسداران که سالها در آن مشغول به کار بود، مي گويد که اين دايره اساساً به دو قسمت امنيت داخلي و امور بين الملل تقسيم مي شد. قسمت امنيت داخلي که او در آن کار مي کرده مسئوليت مقابله با مخالفان سياسي رژيم و بويژه مجاهدين و ارتش آزاديبخش ملي را عهده دار بود و دواير مختلف ديگري نظير مبارزه با منکرات و مبارزه با مواد مخدر نيز تحت کنترل اين قسمت بودند. تمامي شکنجه گاهها، مراکز بازجويي و دادستانيهاي انقلاب نيز در ارتباط تنگاتنگ با اين شعبة کار مي کردند. سرمست اخلاق تابنده چه از طريق همقطاران خود در دايره امور بين المللي و چه از طريق شرکت در جلسات مشترک تا حدي در جريان فعاليتهاي برون مرزي سپاه بخصوص در زمينه آموزش پاسداران در کشورهاي خارجي يا اقدامات تروريستي نيز قرار مي گرفت.

وي مي گويد مطلبي که در اين گزارشات آمده بخش بسيار کوچکی از مشاهدات و اطلاعات او مي باشد. (اين مطالب عيناً از روي نوشته خودش تايپ شده است).

فصل اول: انواع شکنجه

نمونه هاي بسياري از شکنجه ها وجود دارد که خود من در آن بودم و هم شاهد بسياري از نمونه هاي تجاوز بودم. بارها شاهد تجاوز به دختران ۸ ساله تا زن ۵۰ ساله بودم. حال چند نمونه از شکنجه ها که همين الان در زندانها رواج دارد و چند نمونه تجاوز را بازگو مي کنم:

۱- شکنجه هاي رواني:

به اين صورت است که مردی اگر دستگیر شده باشد زن او یا خواهرش را می آورند و جلوی چشمان او

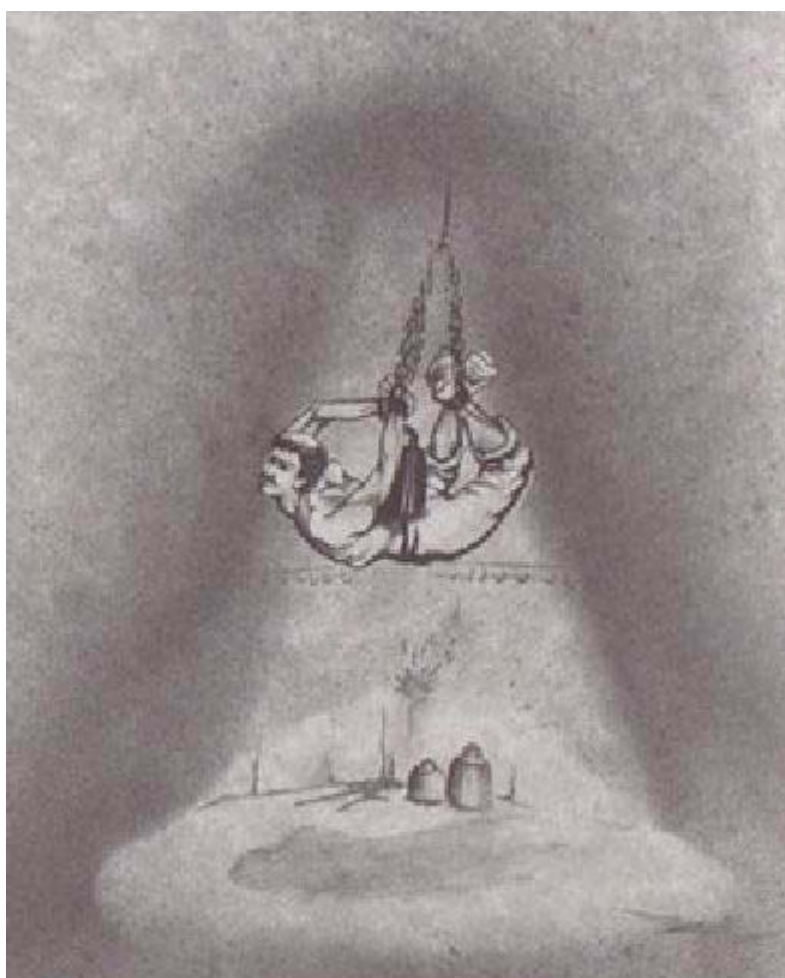
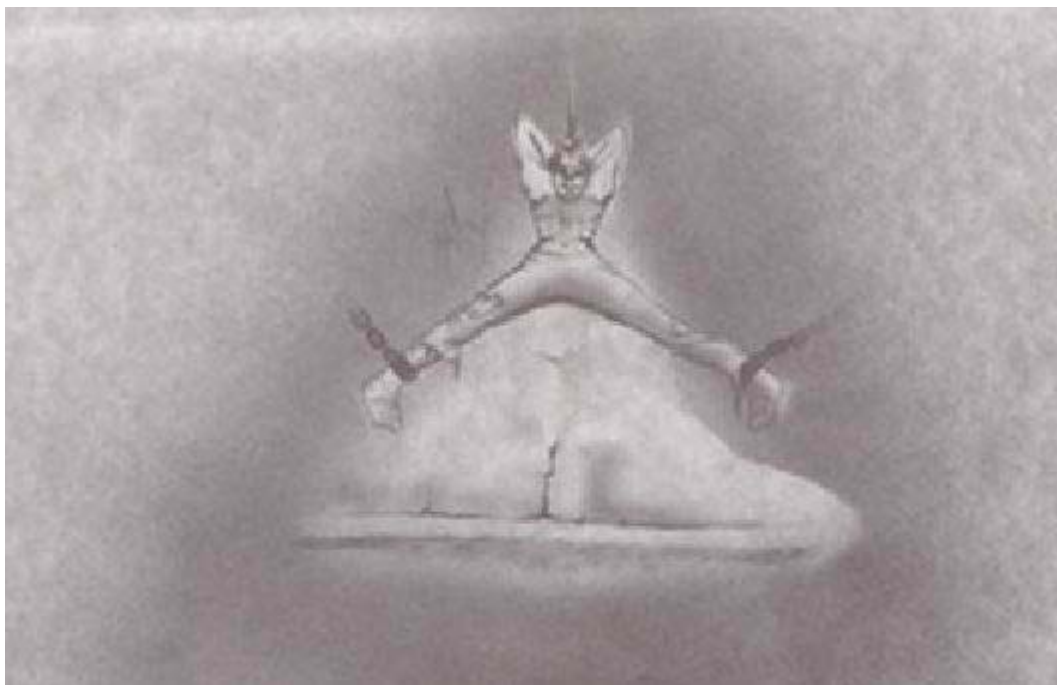
بهش تجاوز مي کنند نا اعتراف کند و با پدر و مادر او را مي آورند و مي گویند جلوي فرزندشان با يکديگر اميزش کنند و بعد هم با تهديدات خيلي سخت از از پدر و مادر که بايد اين کار را بکنند و به کسی بازگو نکنند يا طفل شیرخوار را در برابر پدر و مادرش ۲۴ ساعت يا حتي ۴۸ ساعت گرسنه نگه مي دارند و يا بچه ها را مي آورند جلوي پدر و مادر آنها را کتک مي زنند و اذیت مي کنند و يا نیمه شب پي در پي به در سلول آنها مي کوبند يا شب بوسيله بلندگو در بند يا سلول صداي داد و فریاد را پخش مي کنند يا مدتها او را مقابل اعدام شدگان قرار مي دهند يا جلوي چشمان او کسی را اعدام مي کنند.

۲- سوزاندن:

این کار به چند صورت انجام مي شود: يکي سوزاندن بوسيله سيگار است که بيشتر پشت کمر و پست بازوها و دستها اين کار را مي کنند و با پک زدن به سيگار به شدت سوختگي را بيشتر مي کنند. به ياد دارم که يک زنداني سياسي که نه تنها اسمش را نمي گفت، بلکه حتي غذايي که ما به او مي داديم را نمي خورد. خود من هر قدر او را شلاق زدم تأثيري نداشت تا اينکه شکنجه- گر ديگري به نام مجيد تراب پور آمد و گفت الان من کاري مي کنم که غذا بخورد و او را به اتاق شکنجه برد و من نيز همراه او بودم. اول او را کمي شلاق زد و بعد او را بست. سپس در حالي که مستمراً به سيگار پک مي زد بدن عريانش را سوزاند. پشت او با سيگار نوشت: «منافق». زنداني بيهوش شده بود و تراب پور مدام به من مي گفت که روي او آب بريزم و من اين کار را مي کردم و فردا صبح قبل از نماز صبح او را تيرباران کردند. سوزاندن با اتو به اين صورت بود که زنداني را لخت مي کردند و روي هر دو طرف باسن او اتوي داغ مي گذاشتند، به نحوي که ديگر نمي توانست روي باسن بنشيند. من شخصاً زنداني را ديدم که هر موقع مي آمدند براي شکنجه ببرد نمي رفت و يکجا در سلول مي نشست و به شکنجه گران محلي نمي گذاشت. يکروز ما در اتاق شکنجه بوديم که ديديم او را آوردند. خليل تراب پور با يک آخوند به نام حاجي قرباني آنجا بودند. خليل تراب پور به من و بانثي که آنجا بوديم گفت که زنداني درا در قسمت اتو بخوابانيد و ما او را خوابانديم و بستيم و گفت شلوار او را در بياوريد. بانثي اين کار را کرد. تراب پور به من گفت دکمه اتو را بزنی و من اين کار را کردم و خطاب به زنداني گفت حالا کاري مي کنم تا زماني که زنده اي نتواني بنشيني و هر دو طرف باسن او را با اتو سوزاند، به نحوي که پوست آن همراه با اتو کنده شد. در آن لحظه براي يک آن من ناراحت شدم و فوراً دوباره به خودم آمدم و گفتم منافق کثيف حقت هست و بايد تک تک تان را در آتش بسوزانند. شکنجه ديگر سوزاندن بوسيله فندک بود و کسی را که حاضر نمي شد اصلاً حرف بزندی با اين روش شکنجه مي کردند. من موارد زيادي از اعمال اين شکنجه را ديدم ولي يک مورد بود که خيلي فرد مزبور مقاومت کرد و حتي يک آخ هم نگفت که براي من خيلي عجيب بود. در صورتي که کوچکترين جاي ما زخم بشود يا بسوزد آخ و اوخ ما در مي آيد ولي براي من اين يکي خيلي عجيب بود. يک روز در اتاق بازجويي غلام شير که يکي از پاسداران و بازجويي زندان بود، نشستنه بود که ديدم زندانبان يک نفر را با چشمان بسته آورد و دستان او را از پست دستبنده زده بودند و غلام به او گفت فقط يک کلام بگو فلاني کجاست و [کجا] مي شود گيرش آورد. زنداني فقط يک تف به طرف صدا که همان غلام شير بود انداخت. غلام پيراهن او را از وسط پاره کرد و فندکي از جيب شلوارش بيرون آورد و فندک را روشن کرد و ناف او را سوزاند و بعد زير بغل او را هم سوزاند. زنداني حتي يک آخ هم نگفت. غلام گفت تا زندانبان او را بيرون ببرد و حدود يک هفته بعد هم تيرباران شد.

۳- آویزان کردن:

اینکار به چند صورت انجام مي شد. جفت پاها و دستها را از پشت به هم مي بستند و فرد را آویزان مي کردند. يک روز من براي کاري به اتاق شکنجه رفتم و ديدم که خليل (تراب پور) يک نفر را به همين صورت آویزان کرده و يک وزنه ۴۵ کيلوبي روي کمر او گذاشته است. حدود يک ساعت بود که او را به همين صورت آویزان کرده بودند که چون من با خليل کار داشتيم، او به شکنجه گر معروف حسن بي بي گفت که اين تا زماني که حرف نزند بايد همين طور بماند تا سقط شود. فردا صبح مشخص شد که آن فرد طي شب مرده بود. نوع ديگر آویزان کردن فرد از کتف بود، به اين صورت که دو دست را از پشت به هم قلاب مي کردند و آویزان مي نمودند و پاي زنداني را نيز بوسيله زنجيري که در دو طرف قرار دارد، مي بندند.



یک روز می خواستم بروم خانه که خلیل گفت صبر کن الان من هم می خواهم بروم، تا جایی می رسانمت و بعد گفت بیا سری به اتاق تعزیر[شکنجه] بزنیم. در آنجا دیدم دو سه نفر از شکنجه گران از جمله مجید آنجا بود و تازه یک نفر را با کتف بسته بودند و می خواستند وزنه به بیضه او بینند. وزنه ۲۰ کیلویی را آورد که خلیل گفت وزنه ۴۰ کیلویی بیاورید و این وزنه ها طوری ساخته شده بودند که هرکجا می گذاشتی قلاب می شد و همین که وزنه را بستند و رها کردند، یک دفعه یک آخ گفت و زبان او بیرون آمد و از دهان او کف بیرون آمد و سیاه سیاه شد که فوراً خلیل گفت آب بریزید و مجید یک پارچ آب ریخت ولی کار از کار گذشته بود و همین که وزنه را باز

کردند و او را پایین آوردند مرده بود. خلیل به مجید گفت انتقالش دهید به یخچال و من و خلیل رفتیم.

دیروز دو سه نفر از شکنجه گران از جمله مجید آنها بود
و تازه یکنفر را با کتف بسته بودند و می خواستند وزنه به بدنش بزنند

ببینند وزن کتف را آوردند که خلیل گفت که کتف را با هر دو
و این وزنه های طلایی ساخته شده بودند که هر کجا که می گذاشتی قلاب

می شد و همین که وزنه را بستند و وزنه را رها کردند یک دفعه یک
آنخ گفت وزنه او بیرون آمد و از دهان او کتف بیرون آمد و سیاه سیاه

شد که فرآ خلیل گفت آب بریزید که مجید یک پارچه آب ریخت ولی
کار از کار گذشته بود و همین که وزنه را باز کردند او را پایین آوردند
مرده بود

قسمتی از دستخط پاسدار اخلاق تابنده

آویزان کردن گهواره ای به این صورت است که فرد را مانند گهواره با زنجیر از چهار طرف به صلابه می کشند و او حدود یک و نیم متر از زمین بالاتر است. در زندانها هر نوع شکنجه اتاقهای خاص خود را دارد و لوازم مخصوص آن نوع شکنجه را آنجا کار گذاشته اند. یکی از زندانیان زن حامله ای به نام فاطمه بود که خوب یاد می آید روزی که باید اعدام می شد من و دو نفر دیگر رفته بودیم تا او را تحویل تیم عملیاتی اعدام دهیم. زمانی که رفتیم به بندش گفتند که او در اتاق شکنجه است و ما آمدم اتاق شکنجه A که مخصوص این کار بود و من در آنجا دیدم که زن را بصورت گهواره آویزان کرده بودند و یک وزنه ۱۵ کیلویی را روی شکم او گذاشتند و نفسش درست بالا نمی آمد و بینی های او خیلی باز و بسته می شد. به مریم موسوی که از شکنجه گران درجه یک زنان در آنجا بود، گفتیم او را باز کنید که می خواهد سفر کند به جهنم و موسوی گفت که جداً من لحظه شماری می کردم برای این خبر چون اینها ماندنشون مضر است برای جامعه و او را باز کردند ولی نمی توانست راه برود و او را کشان کشان به محل جوخه اعدام بردند و بعد از مدتی همه چیز تمام شد.

۴- شلاق:

انواع شلاق وجود داشت که بر اساس ضخامت و جنس آن و این که برای کجای بدن بکار می رود، دسته بندی و با اتیکتهای مخصوص مشخص شده بود. سه نوع شلاق زدن وجود داشت که یک نوع شلاق زدن به همه جای بدن بود، اعم از سر و صورت و دست و شکم و گردن و پا. در یک نوع آن جفت پاهای زندانی را در قلاب مخصوص می کردند و دستها را هم همینطور و شروع می کردند به زدن. با سه شیوه شلاق زده می شد. شیوه

اول به صورت زیگزاگ که شلاق را بصورت زیگزاگ می زدند که من خودم زیاد با این روش کار کردم. یادم می آید یک روز رفتهم اتاق شکنجه که یک شلاق بردارم که یکی از زندانبانان مرا دید و گفت اگر می شود یک شلاق برای من بیاور و وقتی وارد اتاق شدم دیدم سیمین و ناهید که هردو شکنجه گر زنان بودند یک زن را آوردند و در گوشه ای از اتاق شکنجه شلاق زدند. بعد از احوالپرسی با من سیمین گفت هر چه کثافت را می زنی حرف نمی زند دیگر باید بداند که با این کار راحتش نخواهیم گذاشت و من گفتم بده من شلاق را و گرفتم و با اولین ضربه زیگزاگی که زدم بیهوش شد و بعد دیگر من رفتهم که چند روز نگذشته بود که سیمین را دیدم و گفتم آن زن آن روز به درک واصل شد گفتم چجوری؟ گفت اعدام شد. شیوه بعد زدن یک ضرب بود که بیشتر از شلاق چند لایه توپ استفاده می شد که یک دفعه شلاق را بالا می بردیم و می زدیم ولی من زیاد به این یکی علاقه نداشتم. نوع دیگر شکنجه استفاده از پنکه سقفی بود که بوسیله دستگاه ویژه ای شکنجه انجام می گرفت. در زندان خلیلی دیده بودم یک فرد را با پا آویزان می کردند و بعد دستگاه را روی کمر یا شکم او تنظیم می کردند و با چرخش پنکه این دستگاه هم شروع به کار می کرد. یادم می آید که یک روز در زندان خلیلی با جعفر حوامردی رفتم که مشخصات خاصی را از یک زندانی بگیریم که حاضر نشد بدهد و حمید خلاشی گفت ببرید اتاق تعزیر حتماً حرف خواهد زد و بردیم اتاق شکنجه که جعفر و یکی دیگر از شکنجه گران و من هم بودیم. او را با پا به پنکه بستیم و بعد جعفر دستگاه را روی کمر و شکم او تنظیم کرد و روشن نمود. حدود سه تا چهار دقیقه بیشتر طول نکشید که زندانی بیهوش شد و با ریختن آب روی سرش دوباره به هوش آمد ولی یکی دو دقیقه بعد دوباره بیهوش شد و بعد خود حمید آمد و او را پایین کشید و در قسمت دیگری از دستگاه قرار داد که او را به حالت ایستاده نگه می- داشت و گردن و سر او هم ثابت ماند و شروع به باز کردن شیر آب سردی که خود دستگاه داشت کرد و قطره قطره روی سر او آب می چکید و دیگر ما بیرون آمدیم.

۵- پرس کردن:

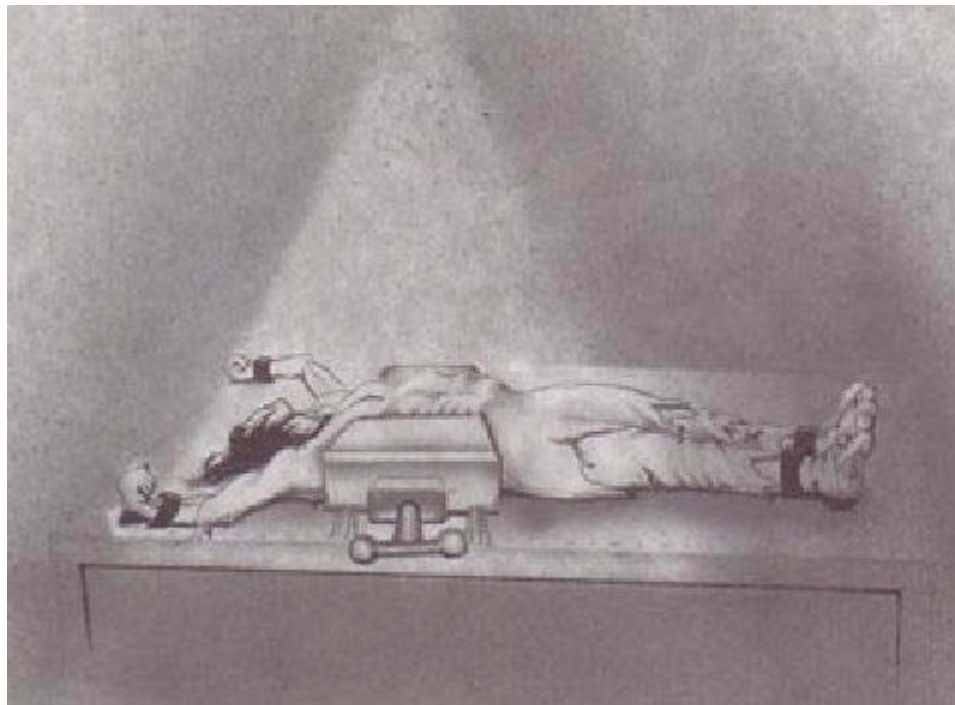
این کار به چند روش انجام می شود. یک نوع آن انباشتن زندانیان روی سر هم است که در یک سلول یا یک اتاق این کار را می کنند. یادم می آید یک شب در یکی از بندها زندانیان فریاد می زدند و بد و بیراه می گفتند که هوا گرم است و ما همه رفتیم و به دستور مستقیم خود خلیل تراب پور زندانیان چهار اتاق را در یک اتاق گنجانیدیم. به نحوی که سرپا هم که می ایستادند واقعاً جا نمی شدند و آن روز طوری شده بود که چند نفر خفه شدند، چون همه رفته بودند روی همدیگر. آن روز زندانیان آنقدر ضرب و شتم شده بودند که خود ما هم خسته شده بودیم و این شیوه بیشتر در فصل گرما به کار می رفت.

روش دیگر پرس آتش بود، به این صورت که زندانی را در دستگاه پرس قرار می دادند و یک قسمت زیر آن قرار دارد که سه گاز وجود دارد به نام گاز پرمز [؟] و این گازها را روشن می کنند و بعد بسته می شود و تا ده دقیقه این شکنجه ادامه می یابد. در این شکنجه آنقدر حرارت شدید است که خود ما می گفتیم زندانی می خواهد رژیم بگیرد یعنی می خواهد ذوب شود چون آنقدر خیس عرق و دچار تنگی نفس می شد که خود ما اگر دو دقیقه داخل اتاق بودیم نمی توانستیم طاقت بیاوریم. یک زندانی بود که او را هرقدر شکنجه کردند حاضر نبود مصاحبه تلویزیونی انجام دهد. یک روز من و بانسی یکی متهم را به بند بردیم و تحویل دادیم و برگشتیم. در آنجا خلیل پور به ما گفت: بچه ها شما کاری دارید؟ من گفتم که نیم ساعت دیگر می خواهیم بروم به دادستانی و او به من و بانسی گفت پس یک سر پیش مجید بروید و هردو رفتیم و دیدیم که زندانی مزبور را به همین نحو شکنجه می دادند که هنوز به ده دقیقه نکشیده بود که شکنجه شد و مرد و از آنجا انتقالش دادیم به یخچال. یخچال جایی است که هر کس در زندان اعدام شود یا در زیر شکنجه کشته شود تا انتقال جسدش به قبرستان یا گور جمعی در آنجا نگهداری می شود.

پرس سر به این صورت است که سر را میان پرس قرار می دهند و پرس را فشار می دهند. مورد زیاد داشتیم. یک روز خلیل تراب پور آنقدر از دست یک نفر که علیرغم شانواع شکنجه ها حاضر نبود اطلاعاتی در اختیار رژیم قرار دهد، شدیداً عصبانی شد و خود خلیل و حسین بی بی او را برده بودند و سرش را لای پرس قرار داده بودند که وی دچار خونریزی مغزی شد و چند ساعت بعد مرد.



در پرس پهلو که در میان شکنجه گران به بشکن بشکن پهلو معروف بود، زندانی را از پهلو میان پرس قرار می دادند و فشار می دادند تا جاییکه استخوانهای قفسه سینه اش بشکند و مدتی فرد زجر بکشد و بعد هم اعدام شود. نمونه ای داشتیم یک دختر بود که می خواستند فردا اعدامش کنند و از او خواسته بودند آن پاسداری که به او تجاوز می کند، این نامه را به دست خودش بنویسد که او ازدواج کرده با رضایت کامل خودش که او حاضر نشده بود و خمینی و همه را به فحش کشیده بود که او را آورده بودند از پهلو در پرس گذاشتند و کلاً پهلوئی او را بصورت کتاب درآوردند و زیر پرس کشته شد. کسانی که زیر پرس سر قرار می گیرند بلافاصله پس از مدتی حالت روانی می شوند و نمونه های زیادی از این نوع داشتیم. یک زندانی بود که سر او را در پرس گذاشته بودند و پس از چند روز درگذشت.



۶- فوتبال:

این شکنجه معروف بود به بوکس و کاراته و به این صورت بود که زندانی را دست بسته و چشم و دهان بسته داخل اتاق می آورد و شروع می کردند به ضرب و شتم وحشیانه او. یکی با کاراته می زد، دیگری با مشت و دیگری با لگد و هرکس یک جور. تا اینکه زندانی بیهوش می شد و فوراً آب روی سرش می ریختند و دوباره

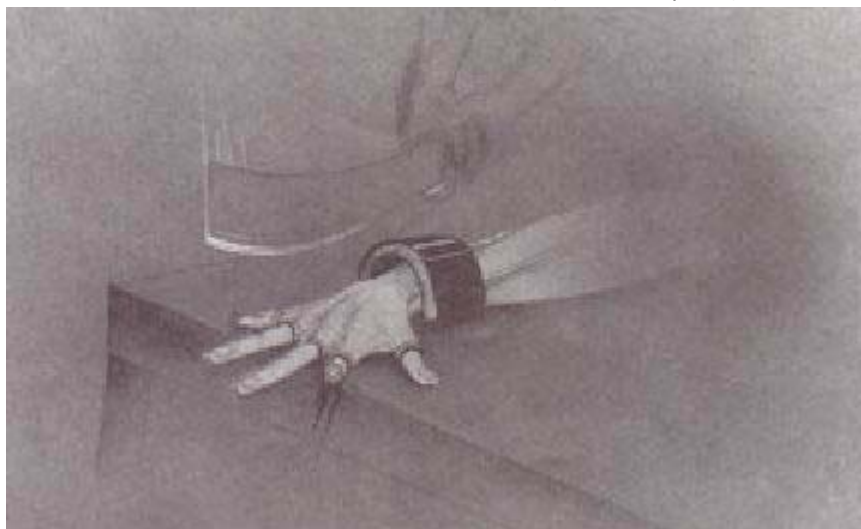
شروع می کردند. یک روز زندانی را آنقدر زده بودند که مستمراً خون بالا می آورد و فوراً دستور دادند تیربارانش کنند. یک روز یک زندانی را آنقدر زدند که همانجا مرد ولی هنوز نمی دانستند که او مرده و مدتی بعد از مردنش هم او را می زدند. از این موارد زیاد داشتیم و موقعی که این کار را می کردیم احساس می کردیم که قهرمان بوکس دنیا هستیم و آنقدر شاد و خوشحال بودیم که اصلاً قابل وصف نبود.

۷- قطع عضو و بریدن:

این شکنجه به چند طریق انجام می شد. نمونه های زیادی از قطع عضو یا درآوردن عضوی از بدن داشتیم بریدن به این صورت بود که با تیغ موکت بری ماهیچه های بازو یا ران را قاچ می دادیم و نمک داخل آنها می پاشیدیم. یادم هست که یک روز یک زندانی را شلاق می زدیم که به خمینی فحش می داد و من بلافاصله با کاتر بازوی او را شکافتم و حدود یک نمکدان نمک در آن ریختم که توی این مدت دوبار بیهوش شد و باز بیهوش آمد و شکنجه گران دیگر هم از این بدتر می کردند. این روش فقط روی کسانی انجام می شد که می دانستیم اعدام می شود ولی کسی که می دانستیم اعدام نمی شود انجام نمی دادیم.

مقامات رژیم برای ما نشست می گذاشتند و می گفتند که روی چه کسانی می توانید چه نوع شکنجه هایی را اعمال کنید. فردی مثلاً بود که آنقدر رژیم را به زبونی کشیده بود که این کار رویش انجام می شد که هر روز یک انگشت از پایش و یک انگشت از دستش قطع می شد تا ده روز و بعد به فاصله دو روز پاها و دستها هم پاها از ناحیه زانو به پایین و دستان از ناحیه آرنج به پایین بعد هم اعدامش می کردند.

تمام این کارها در حالی انجام می شد که زندانی به هوش بود. یادم می آید یک روز یک زندانی را آوردند که همیشه در سلولش بوسيله نان یا بوسيله خون می نوشت : «مرگ بر خمینی» و حاکم شرع زندان، آخوند جنایتکار و فاسد قربانی به مجید و حسن تیر گفت که این زندانی را قطعه قطعه بکنید تا بفهمد که با کی طرف است و چون من خودم هنوز با چشم ندیده بودم که قسمتی از بدن را قطع کنند، به آخوند قربانی گفتم که آیا من هم می توانم در این کار کمک کنم و در جواب من گفت کار خیر است چرا که نتوانی. من با مجید رفتیم و اولین انگشت پا و دست او که همزمان توسط مجید و حسن تیر قطع شد. تا چند دقیقه اصلاً نمی توانستم باور کنم چون او بیهوش شد ولی انگشتان قطع شده او همچنان در کف اتاق بالا و اینطرف و آن طرف می پریدند که برای من خیلی عجیب بود. بعد مجید روی سرش آب ریخت و او به هوش آمد و بعد هم انگشتان قطع شده دیگر از حرکت باز ایستادند. برای انجام این شکنجه زندانی را می خوابانند و دست و پای او را در قفل مخصوص قرار می دادند و بوسيله ساطوري تيز که بیشتر شبیه قمه بود انگشتان او را قطع کردند. آن روز بعد از یکی دو ساعت من احساس کردم که به این کار عادت کرده ام و روزهای بعد هم شرکت کردم ولی آن زندانی بعد از قطع تمام انگشتان و قطع یک دست و یک پا همان روز مرد.



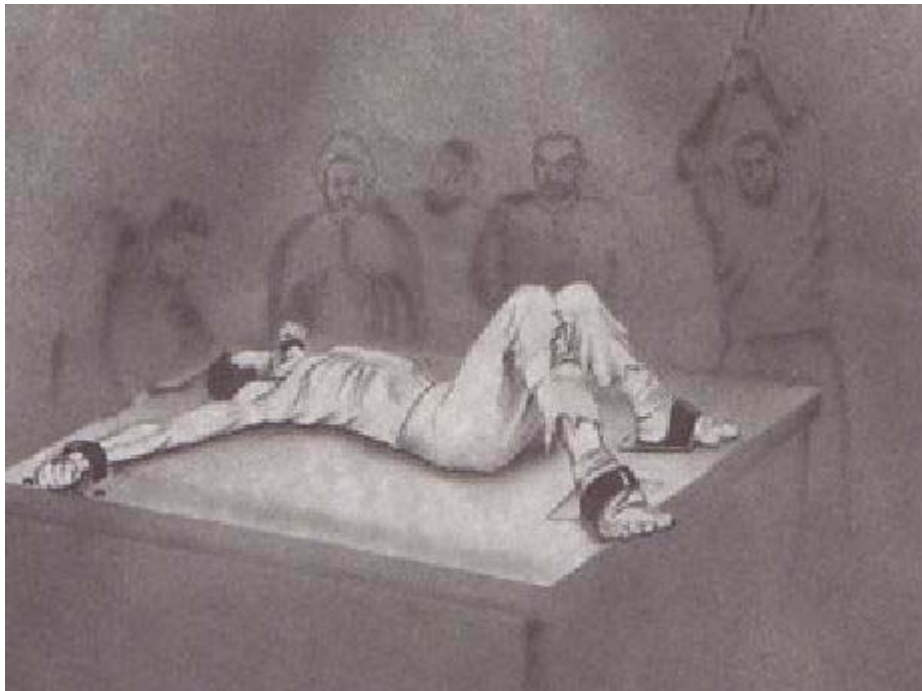
۸- درآوردن چشم:

بیشتر در مورد کسانی بکار می رود که سعی می کنند با چشمان خود حرکات نگرهبانان و شکنجه گران و مسئولین زندان و دیگر زندانیان را در نظر داشته باشند و از این موارد زیاد داشتیم که این کار را شکنجه گران غار درست کردن در صورت می نامیدند. یکی از هواداران مجاهدین که برادرش از اعضای اعدام شده مجاهدین بود، در زندان توسط توده ایهایی که در زندان بودند لو داده شده بود و به زندانبانان گفته بودند که این زندانی همه را زیر

نظر دارد و به کسانی که آزاد می شوند، می گوید که مشخصات زندانیانها را به بیرون ببرند. سپس این زندانی بلافاصله توسط دادستان و آخوند کثیف رسولی که به حاجی رسول معروف بود و از شکنجه گران معروف زندان بود، به اتاق شکنجه برده شد و با دستگاه معروف که از خارج وارد شده بود چشمان او را از حدقه درآوردند و بجای آن باروت ریختند داخل چشمش و چند روز بعد هم در ملا عام با چشمان بسته اعدامش کردند. از این موارد من زیاد دیدم.

۹- درآوردن کلیه:

نوع دیگر این شکنجه ها درآوردن کلیه زندانی بود. به این صورت که بسیجی یا سپاهی یا کمیته ای یا حزب اللهی اگر کلیه اش از کار می افتاد و کسی را می خواستند اعدام کنند می آمدند مشخصات خونی او را با آن یکی مطابقت می دادند و دو سه روز مانده، این عمل توسط بیمارستان مخصوص اطلاعات سپاه انجام می گرفت. موارد زیاد از این نوع داشتیم ولی در یک مورد که خود من مستقیم در جریان کار بودم، یک روز یکی از پاسداران به نام ستار از مسئولین سپاه به اتاق کار ما آمد. من او را کاملاً شناختم و ما چهار نفر در یک اتاق کار بزرگ بودیم که محل پیگیری پرونده های اعدامیان بود و من رابط پی گیری بودم و دیدم یک نامه دستش هست و نامه را به من داد. من نامه را باز کردم. در نامه دیدم از طرف مسئول تیم اعدام است که مسئول ما هم بود و من رابط پیگیری بودم و دیدم یک نامه دستش هست و نامه را به من داد. من نامه را باز کردم، در نامه دیدم که مسئول تیم اعدام است که از طرفی مسئول ما هم بود مجید ترابپور و برای من نوشته بود یک گروه خونی را داده بود که اگر کسی با این گروه خونی اعدامی داشتیم ۲ الی ۵ روز قبل به من اطلاع بده و من به ستار گفتم خودم پیگیری می کنم و او از من تشکر کرد و از دیگران هم خداحافظی کرد و رفت و من پرونده های اعدامی آن ماه را نگاه کردم و یک نفر با گروه خونی که در آن نامه قید شده بود دیدم که ۱۱ روز دیگر باید اعدام می شد. بعد از مجید سوال کردم که این گروه خونی را برای ستار می خواستی گفت که برادرش که یک بسیجی است و تازه ازدواج کرده یکی از کلیه هایش از کار افتاده و می خواهیم این کلیه سالم را بجای کلیه او پیوند بزنند و چند روز بعد هم این کار را کردند و او را هم اعدام کردند.



۱۰ - ممانعت از خواب:

این شکنجه به سه صورت انجام می گرفت: ایستاده ، نشسته، در حالت چمباتمه یا حالت کلاغ بر

روی دو کف پا.

در حالت ایستاده زندانی را با زنجیر می بستند که این خود به دو روش انجام می شد، یکی بوسیله نگهبان که آماده بود تا زندانی چرت بزند با شلاق بکوبد روی سرش و نوع دیگری که بیشتر در اتاق شکنجه به کار می رفت، این بود که زندانی را می بستند و هر ۱۰ دقیقه یک بار سوزنهایی که بوسیله دستگاه روی نقطه بخصوصی از بدن تنظیم می شد در بدنش فرو می رفت و اگر چرت می زد بازهم آن سوزنها بطور خودکار بیدارش می کردند. نمونه

هاي زيادي داشتيم كه في المثل يك نفر را با زنجير بسته بودند و به نگهبانان گفته بودند كه نگذارد بخوابد و نگهبان چپ و راست به او شلاق مي زد و در يكي از اين ضربات كه به صورت زنداني زد، شلاق به چشم او اصابت كرد و چشمش را متلاشي نمود. نمونه ديگري در رابطه با ايستادن و بيخوابي داشتيم كه فرد تحت شکنجه در بدو بازداشت در چندين نوبت مورد شکنجه بي خوابي در دستگاه سوزن زني قرار مي گرفت و بعد از مدتها جاي سوزنها عفونت كرده بود و در حالي كه پرونده اش جهت پي گيري به اداره اطلاعات سپاه رفته بود، گفتند همان شب اعدامش مي كنيم و او را آنشب اعدام كردند و به خانواده اش اطلاع دادند كه بيايند جسد او را تحويل بگيرند. حدود يك ماه از اعدام او نگذشته بود كه حكم آزادي او آمد.

كليشه قسمتي از گزارشات پاسدار اخلاق تابنده

بي خوابي در حال چمباتمه زدن به دو صورت انجام مي گيرد: در يك نوع آن دست و پاي زنداني را دست بند زده و نزديك خود نگهبان بند قرار مي دهند كه نگهبان با لگد و شلاق نمي گذارد او بخوابد. در نوع ديگر كه در يك مكان ثابت انجام مي شود زنداني را در يك مكان ثابت قرار مي دهند و هر چند دقيقه يك بار توسط يك پمپ خودكار برقي روي سرش آب سرد ريخته مي-شود. در اين زمينه نمونه هاي زيادي داشتيم و اين عمل بيشتري شبها و روزهاي سرد زمستان انجام مي گيرد، به اين صورت كه چون آبي كه پاشيده مي شود، از آب سرد هم سردتر است و خود اتاق هم كه مثل يك يخچال خالي سرد سرد است.

يادم مي آيد كه يك روز كه هوا خيلي سرد بود يكي از همكارانم به من گفت كه تلفن با تو كار دارد و گوشي را برداشتم و ديدم آخوند رسولي است و گفت چون مجيد نيست كه به او مراجعه كنم مي خواهم نگاه كني كه فلان شخص اعدامي است يا نه؟ گفتم حاجي آقا من نمي توانم بدون اجازه مجيد بگويم. رسولي پاسخ داد تو بگو مجيد با من و گفت تا نيم ساعت ديگر به من اطلاع مي دهی؟ گفتم بله. با مراجعه به پرونده ديدم كه زنداني مزبور قرار است تا دو هفته ديگر اعدام شود و اين را به رسولي اطلاع دادم و تا دو هفته ديگر توضيحي